

میهمانی به صرف ماکارونی!

رو به جمع کردیم و گفتم: ببخشید اشکالی پیش اومده و در یکی از فرمول‌های طبخ اشتباهی رخ داده که امروز رو باید بدون ناهار به شب برسونید!



رو به جمع کردیم و گفتم: ببخشید اشکالی پیش اومده و در یکی از فرمول‌های طبخ اشتباهی رخ داده که امروز رو باید بدون ناهار به شب برسونید!

سرویس دفاع مقدس «تابناک« - در اطراف رود کرخه چادر زده بودیم. آن روزها برای غلبه بر روزمرگی و تکرار، کارهای با نشاطی می‌کردیم. مثلا هر از چندگاهی بچه‌های تسلیحات جدای از گردان بساط همبرگر و سوسیس و ... رو بر پا می‌کردند و شهید صادق نوری هم از کیک و کاکائو و اسمارتیز چیزی کم نمی‌گذاشت و به همین خاطر اسم چادر تسلیحات به «چادر قنادی« تغییر کرده بود.

یک روز که قصد رفتن به مرخصی را داشتم، به «حمید پایدار« که مسئول تدارکات گردان بود. گفتم: «دارم به مرخصی می‌روم و در برگشت ماکارونی می‌خرم و تو هم مقداری گوشت چرخ کرده از آشپزخانه لشکر تهیه کن تا یک ماکارونی درست و حسابی به راه بیندازیم و از این آبگوشت هر روزی حتی برای یک وعده هم شده رها شویم.«

حمید قبول کرد و همه چی رو به راه شد. طرفای ساعت 10 صبح بود که بعد از کارهای معمول آب رو جوش کردیم و ماکارونی‌ها رو در آب جوش قرار دادیم و دیگ رو بار گذاشتیم و حمید برای آوردن غذا به طرف آشپزخانه حرکت کرد. البته قبل از اون بهش گفتم فکر می‌کنم باید آب هم بهش اضافه کنیم که او گفت نه بابا آب نمی‌خواد ولی بعد از رفتنش من به نظر خودم عمل کردم و کتری آب رو توش خالی کردم.

به هر حال قبل از اینکه بیاد ما هم کادر گردان رو گفتیم که امروز هیچکس غذا نگیره و بیان چادر تسلیحات و ناهار رو اونجا میهمان ما باشند.

شهید تاراس (نفر اول راست) آمد و حاج کریمی (پرسنلی گردان) علی عمیره (تبلیغات) عباس نصیری و چند نفری دیگه هم بعدا آمدند و خیلی سنگین و رنگین و به صورت تقریبا رسمی در این میهمانی نشستند و طبق معمول ماشین غذا آمد و غذا را تقسیم کرد و رفت و کادر هم طبق توصیه ما غذا نگرفت و همه منتظر ماکارونی.

حمید بعد از کارش اومد و سفره‌ها که همون روزنامه‌های معروف باشند رو پهن کردیم و این عکس رو گرفتیم و درب دیگ رو برداشتم و خواستم با چنگال محتویات رو هم بزنم که دیدم چنگال در ماکارونی (شما بخونید بتن) فرو نمیره. نگاهی به دیگ انداختم و نگاهی به چشماي منتظر و بعد از اون صدای حمید بلند شد که گفت: رضا آخرش کار خودتو کردی!!!

رو به جمع کردیم و گفتم: ببخشید اشکالی پیش اومده و در یکی از فرمول‌های طبخ اشتباهی رخ داده که امروز رو باید بدون ناهار به شب برسونید!

بعد هم یواشکی سرم رو پایین انداختم و از جلوی انظار دور شدم.

راوی: جهانی مقدم - گردان کربلا